

استراتژی‌های بخشی و رژیم‌های ژئوپلیتیکی، ژئواکونومیک و ژئوکالچری آمریکا در نظم‌سازی جهانی و منطقه‌ای

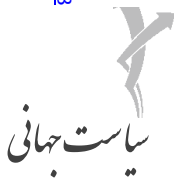
رحیم بایزیدی^{*۱}

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱/۴

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۳/۳۰

DOI:10.22124/wjdp.2021.19713.2843

۳۱



فصلنامه علمی سیاست جهانی، دوره دهم، شماره دوم، تابستان ۱۴۰۰، پیاپی ۲۶-۲۸ (صفحات: ۳۱-۳۰)

چکیده

نظم بین‌الملل موجود در درجه نخست، نتیجه انباشت پیامدهای سه تحول اساسی در قرن اخیر است. جنگ جهانی اول منجر به کاهش سهم اروپا از توزیع جهانی قدرت شده و آمریکا را به هسته سیاسی نظم بین‌الملل انتقال داد. جنگ جهانی دوم، منجر به تحولی پارادایمیک در هسته اصلی قدرت در نظام بین‌الملل گردید که تحت تاثیر آن، غرب و شرق اروپا به جایگاه قدرت‌های شبه‌پیرامونی برای ابرقدرت‌های آمریکا و شوروی تنزل یافتند. در نهایت نیز فروپاشی شوروی، سومین تحولی بود که موقعیت آمریکا را به عنوان یک ابرقدرت در پایان قرن بیستم تثبیت کرد. در مقابل، با گذشت دو دهه از قرن ۲۱، نشانه‌هایی از ظهور قدرت‌های جدید و تغییر در موقعیت برتر آمریکا بروز کرده که واکنش این کشور را در پی داشته است. در این چارچوب، این پرسش اساسی مطرح می‌شود که راهبرد آمریکا برای مواجهه با فرایند گذار جهانی قدرت در نظم بین‌الملل چیست؟ در پاسخ به این مسئله، این فرضیه مطرح گردیده که آمریکا با کاربست ۳ استراتژی بخشی شامل نوانزواگرایی، درگیری گزینشی و امنیت مشارکتی با هدف زمان‌مندسازی فرایند انتقال قدرت؛ در کنار تاسیس و تثبیت رژیم‌های بین‌المللی در سه حوزه ژئوپلیتیکی، ژئواکونومیک و ژئوکالچری؛ و همچنین بهره‌گیری از ابزارهای تحریمی در تلاش برای نظم‌سازی جهانی می‌باشد.

واژگان کلیدی: نظم سیاسی و اقتصادی، آمریکا، استراتژی، رژیم‌های بین‌المللی، نظم‌سازی جهان

۱. مدیر گروه روابط بین‌الملل پژوهشکده تحقیقات راهبردی و دکترای روابط بین‌الملل دانشگاه تهران

* نویسنده مسئول: rahimbaizidi@ut.ac.ir

مقدمه

نظام سیاسی و اقتصادی بین‌المللی در سال‌های اخیر بستر تحولات پرشتابی همچون گذار از نظم اقتصادی برتون وودز، فروپاشی شوروی، اقتصادهای نوظهور و تهدیدات جدید بوده که امکان تغییر ساختار نظم سیاسی و اقتصادی بین‌المللی را نیز فراهم کرده است. تغییر توزیع قدرت و متعاقب آن تغییر در ساختار تک‌قطبی سیاست و اقتصاد بین‌الملل، شاید جدی‌ترین تهدیدی باشد که آمریکا در بلندمدت در عرصه بین‌المللی با آن مواجه است. ضمانت اجرای ضعیف و نبود قوه مجریه مشترک در نظام بین‌الملل، باعث می‌شود تا عواملی همچون توزیع قدرت، خودیاری و منافع نقش اساسی را در روابط بین کشورها داشته باشد. عوامل فوق به خصوص در نظام‌های تک‌قطبی کاربرد بیشتری دارند. در چارچوب نظم شبکه‌ای تک‌کانونی، قدرت برتر در درون نظام، با توجه به سهم بیشتر در توزیع جهانی قدرت، بیشترین نقش را در سازماندهی سیاسی جهان ایفا خواهد کرد. قدرت‌های کوچک نیز معمولاً به دلیل ضعف ساختاری، نقش رهبری قطب برتر را می‌پذیرند. با تغییر در توزیع جهانی قدرت، افول برتری آمریکا و ظهور قدرت‌های جدید، شاهد بروز نشانه‌هایی از تغییر ساختاری نظام بین‌الملل به سمت چندقطبی شدن هستیم. در واقع افزایش تصاعدی کاربست تحریم‌ها در دوره پساجنگ سرد، به شکل قابل توجهی ناشی از تحول نظم سیاسی و اقتصادی بین‌الملل به سمت نظم تک‌قطبی (دهه ۱۹۹۰ به بعد) و در نهایت نظم چندقطبی بوده است. گرچه آمریکا در تلاش است ابزار تحریم‌ها را برای ممانعت از ظهور قدرت‌های چالشگر به کار بندد، اما حتی به زعم طراحان تحریم نیز، کاربست بیش از اندازه از این ابزار، منجر به کاهش کارایی آن می‌شود. تحولات نظام بین‌الملل، کارایی این ابزار را کاهش خواهد داد.

در این چارچوب راهبرد کلان آمریکا نیز منطبق با این تحولات تنظیم شده و در تلاش است با «کاربست استراتژی‌های بخشی»، «تثبیت رژیم‌های بین‌المللی» و «بهره‌گیری از ابزارهای نظم ساز»، با صرف کمترین هزینه، موقعیت برتر این کشور را در عرصه سیاست و اقتصاد جهانی حفظ کند. در همین راستا، میزان کاربست ابزارهای تنبیهی همچون تحریم‌ها توسط آمریکا در سه دهه اخیر روندی به شدت صعودی طی

کرده است. در مقاله حاضر، ابتدا نظم آمریکامحور مبتنی بر استراتژی‌های بخشی، رژیم‌های بین‌المللی و ابزارهای نظم ساز، تحلیل شده و در ادامه به دلالت‌های گذار از وضعیت ناپایدار موجود پرداخته می‌شود.

۱. روش تحقیق

با توجه به پرسش اساسی مقاله که در مورد ماهیت مواجهه ایالات متحده با تحولات جهانی در حوزه تغییر توزیع قدرت است؛ در این مقاله از روش توصیفی تحلیلی استفاده شده است. در استفاده از این روش، ابتدا تلاش شده، مختصات راهبرد کلان آمریکا در سه استراتژی بخشی تشریح گردد تا در ادامه به تحلیل کاربست رژیم‌های ژئوپلیتیکی، ژئواکونومیکی و ژئوکالچری آمریکا در نظم‌سازی جهانی پرداخته شود.

۲. ادبیات پژوهش

پژوهش‌ها و اثرات بسیاری در زمینه استراتژی‌ها و رژیم‌های بین‌المللی آمریکا به نگارش درآمده‌اند که برخی از آنها مورد بررسی قرار می‌گیرد:

ارگانسکی (۱۹۵۸) از اولین نظریه پردازان در دوران پس از جنگ سرد بود که در نظریه انتقال قدرت^۱ توزیع نسبی قدرت بین قدرت برتر و قدرت چالشگر را تفسیر نموده و نتیجه آن را در وقوع جنگ بین این دو بازیگر تحلیل نمود. بر اساس نظر ارگانسکی، قدرت برتر که خواهان تداوم وضعیت موجود است در مقابل قدرت نوظهوری که در تلاش برای تغییر ترتیبات بین‌المللی است، مقاومت خواهد کرد اما در نهایت توزیع برابر قدرت بین این دو بازیگر احتمال وقوع جنگ را افزایش خواهد داد. (Organski, 1958)

رابرت نورث و چوکری (۱۹۷۵) در نظریه فشار جانبی^۲، به استراتژی قدرت‌های بزرگ پرداختند که بر اساس آن کشورهایی که با توسعه سریع اقتصادی و صنعتی و همچنین تحولات سریع جمعیتی مواجه می‌شوند، به مرور با کمبود منابع و کمبود بازار

1. Power Transition Theory
2. Lateral Pressure

در راستای تامین رشد خود مواجه خواهند شد و لذا فشار اقتصادی و سیاسی را به سمت محیط مجاور سوق می‌دهند تا نیازهای توسعه‌ای خود را تأمین کنند. (Choucri and North, 1975)

استفن والت در مقاله «تشکیل اتحاد و موازنه جهانی قدرت» (۱۹۸۵) ضمن ارائه «نظریه موازنه تهدید»^۱، به استراتژی موازنه سازی از سوی قدرت های بزرگ در زمان بروز تهدید می پردازد. تهدیدی که می تواند ناشی از قدرت کلی، مجاورت جغرافیایی، قدرت تهاجمی و نهایتاً نیت تجاوزکارانه کنشگران و رفتار خارجی آنها باشد. از نظر والت، موازنه در مسیر اجرایی شدن، به دو گونه محقق می‌شود: موازنه سازی مثبت که مبتنی بر افزایش قدرت خود است و موازنه سازی منفی، که مبتنی بر تضعیف دیگری است. از طرفی موازنه، به صورت موازنه سخت و موازنه نرم نیز پیگیری می‌شود که

هرکدام از آنها نیز، به دو نوع نظامی و غیرنظامی تقسیم می‌شوند. (Walt, 1985)

رابرت گیلپین در مقاله «نظریه جنگ هژمونیک» (۱۹۸۸)، به استراتژی‌های قدرت چالشگر و قدرت موجود می‌پردازد. طبق این نظریه قدرت‌های نوظهور، به هر هزینه، تجدیدنظرطلب خواهند شد و قادر به محدود کردن امیال خود برای تغییر سیستم نخواهند بود که یکی از اولین قدم‌های آن، مشروعیت زدایی از نظم موجود است. (Gilpin, 1988)

مایکل لیند در کتاب «مسیر استراتژی آمریکا: سیاست خارجی ایالات متحده و سبک زندگی آمریکایی» (۲۰۰۸) استدلال می‌کند که هدف سیاست خارجی ایالات متحده همواره حفظ سبک زندگی آمریکایی بوده است که بخش‌های مهم آن شامل اقتصاد تجاری و آزادی فردی می‌باشد. لیند در این اثر توضیح می‌دهد که چگونه روسای جمهور آمریکا از جورج واشنگتن، توماس جفرسون و الکساندر همیلتون تا فرانکلین روزولت، آیزنهاور و رونالد ریگان این استراتژی آمریکایی را دنبال کرده‌اند که حتی باعث شده تا تهدیدات امپراتوری و آنارشی، به وسیله بین‌المللی‌گرایی لیبرال و واقع‌گرایی به حداقل برسند. لیند، نگاهی خوش‌بینانه به استراتژی آمریکا داشته که باعث

ممانعت از سلطه دولت‌های سلطنتی و نظامی شده و علاوه بر این در جلوگیری از بروز آنارشی در نظام بین‌الملل موفق بوده است. (Lind, 2008)

آندرس کور در کتاب «قدرت‌های بزرگ، استراتژی‌های کلان» (۲۰۱۸) به‌طور خاص تر به تجمیع نظرات مختلف متخصصان در زمینه رویکردها و استراتژی‌های مطرح در دریای چین جنوبی پرداخته است. افرادی از قبیل گوردون چانگ^۱، برنارد کول^۲، جیمز فانل^۳ و بیل هیتون^۴ و سایر متخصصان به بررسی استراتژی‌های اقتصادی، سیاسی و نظامی قدرت‌های اصلی نظام بین‌الملل پرداخته‌اند، استراتژی‌هایی که در برخی مواقع تنش‌زا بوده‌اند و در برخی مواقع نیز مفید. آندرس کور تلاش کرده تا استراتژی‌های مهم قدرت‌های بزرگ را در کنار همدیگر تجمیع نماید تا نتایج تقابل این استراتژی‌ها را در منطقه دریای چین جنوبی ارزیابی کند. یکی از اهداف اصلی اثر کور، مسیر کاستن از تنش‌ها در منطقه پرتنش چین جنوبی است. (Corr, 2018)

در میان آثار جدیدتر ترور ثرال^۵ و بنیامین فریدمن^۶ در کتاب «راهبرد کلان ایالات متحده در قرن بیست و یکم: موردی برای پرهیز» (۲۰۱۸) ضمن ارائه تعریف برای راهبرد کلان، در دو بخش مختلف به راهبرد کلان ایالات متحده پرداخته است. در بخش اول کتاب، جدیدترین نظرات انتقادی درباره برتری و دیدگاه استراتژیک غالب امروز در ایالات متحده مورد بحث قرار می‌گیرد و نویسندگان این ایده رایج را که «امنیت ملی آمریکا مستلزم هزینه و بودجه نظامی بالا و مداخله زیاد در امور داخلی دیگر کشورها است»، به چالش می‌کشند. در بخش دوم کتاب است که نویسندگان سیاست خارجی پرهیزی یا خوددارانه را به‌عنوان استراتژی قابل اعتمادتری برای آمریکا به خصوص در زمینه خاورمیانه ارائه می‌دهند. (Thrall and Benjamin: 2018)

ریشه عمیق مطالعات استراتژیک در مسائل نظامی و همچنین سلطه شبه پارادایمیک نظریات رئالیستی در ادبیات علمی رشته روابط بین‌الملل، باعث شده تا بخش قابل توجهی از پژوهش‌های مرتبط با موضوع مقاله حاضر رویکرد رئالیستی داشته باشند.

1. Gordon Chang
2. Bernard Cole
3. James Fanell
4. Bill Hayton
5. A. Trevor Thrall
6. Benjamin H. Friedman



تمرکز اصلی مطالعات استراتژیک عمدتاً بر چند محور اساسی شامل انتقال قدرت، امکان وقوع جنگ، موازنه قدرت، جنگ هژمونیک و سایر موضوعات مشابه بوده است. مقاله حاضر تلاشی جدید برای تشریح مهم‌ترین اجزای تشکیل دهنده استراتژی کلان آمریکا در سه سطح استراتژی‌های بخشی، رژیم‌های بین‌المللی و ابزارهای نظم‌ساز است. در این چارچوب ابتدا استراتژی‌های بخشی آمریکا استراتژی کلان این کشور منشعب شده، مورد بررسی قرار می‌گیرد و سپس با رویکردی نهادگرایانه، رژیم‌های بین‌المللی در سه حوزه ژئوپلیتیک، ژئواکونومیک و ژئوکالچر، به عنوان بخشی جدایی‌ناپذیر از استراتژی کلان آمریکا در نظم‌سازی جهانی تبیین می‌گردد. ابزارهای نظم‌ساز را می‌توان سومین ضلع از مثلث تشکیل دهنده استراتژی کلان آمریکا دانست که عمدتاً در بعد اقتصادی برای نظم‌سازی و تثبیت نظم موجود، توسط آمریکا مورد استفاده قرار می‌گیرد.

۳. چارچوب مفهومی: استراتژی کلان و استراتژی بخشی

گرچه کاربست اولیه مفهوم استراتژی به ۲۶ قرن پیش، در زمان روم شرقی بازمی‌گردد، اما در عصر مدرن، استفاده از این مفهوم بیشتر از قرن ۱۸ به بعد اتفاق افتاد. در معنای مدرن و سیاسی، استراتژی به مفهوم یک روش جامع برای دستیابی به اهداف سیاسی در قبال دشمن با استفاده از ابزارها و منابع موجود از جمله نیروی نظامی، توان اقتصادی و ظرفیت‌های سیاسی می‌باشد. هدلی بول نظریه پرداز مکتب انگلیسی در روابط بین‌الملل، استراتژی را استفاده از قدرت و نیروی نظامی برای دستیابی به اهداف عمدتاً سیاسی تعریف می‌کند. (Bull, 1968: 593-597) البته این مفهوم در طول دوران تحول خود، جنبه عمدتاً نظامی خود را از دست داده و به سایر حوزه‌ها از جمله اقتصاد، فرهنگ، سیاست و کسب و کار نیز بسط یافته است. (Freedman, 2013)

یکی از مهم‌ترین چالش‌ها در مسیر پیاده‌سازی استراتژی، اختلاف بین طرح‌ها، برنامه‌ها و عملکردها در بین منابع مختلف است. به عبارتی دیگر، اگر یک راهبرد، برای پیاده‌سازی نیازمند استفاده از منابع نظامی، اقتصادی و سیاسی به طور همزمان باشد، برقراری پیوند بین این حوزه‌ها می‌تواند چالشی اساسی در مسیر اجرای استراتژی باشد. بر همین اساس استراتژی‌های بخشی در سطوحی پایین‌تر از استراتژی کلان، مسئولیت

دستیابی به استراتژی کلان را در حوزه خاص موضوعی بر عهده خواهند داشت. در شکلی دیگر، استراتژی‌های بخشی ممکن است نه در حوزه‌های مختلف، بلکه در یک حوزه خاص (مثلاً حوزه نظامی) رخ دهد، اما هر نهادی می‌تواند بخشی از استراتژی را پیاده نماید. به عبارتی دیگر، اگر استراتژی‌های بخشی در یک حوزه خاص، تناقضی با هم نداشته باشند، ممکن است این استراتژی‌ها به صورت مجزا برای دستیابی به استراتژی کلان مورد استفاده قرار گیرند. (Borgwardt et al, 2021)

گاهی اوقات نیز استراتژی‌های بخشی به مراحل تدوین و اجرای یک استراتژی از نهادهای پایین دست تا نهادهای بالاتر گفته می‌شود. بدین معنی که هر بخشی از یک واحد تحلیل که معمولاً واجد ویژگی سلسله‌مراتبی است، قسمتی از استراتژی را تدوین و یا اجرا می‌کند. به‌عنوان مثال در یک واحد تولیدی، ممکن است بخش کارخانه نحوه ساخت و یا پیاده‌سازی خطوط تولید را ارائه دهد اما این مدیریت آن واحد تولیدی است که تصمیم می‌گیرد، چه چیزی، در چه حجمی و با چه کیفیتی تولید شده و در نهایت با چه قیمتی وارد بازار شود. در حوزه سیاسی هم به همین شکل است، بدین معنی که ممکن است تنظیم و فرمول‌بندی استراتژی توسط مسئولان سیاسی یک حوزه انجام شود، اما اجرای استراتژی به نهادهای مربوطه همچون وزارت دفاع، وزارت امور خارجه یا سایر وزارت‌خانه‌ها واگذار شود. (Mintzberg and Quinn, 1996)

گرچه نمی‌توان نظریه‌های روابط بین‌الملل را پارادایمیک دانست، اما نظریه واقع‌گرایی را می‌توان نزدیک‌ترین نظریه به موقعیت پارادایمیک در این رشته در نظر گرفت (بایزیدی، ۱۳۹۳: ۲۳۹-۲۳۳) که مطالعات استراتژیک نیز عمدتاً در این نظریه توسعه یافته‌اند. بر اساس آنچه گفته شد، استراتژی کلان می‌تواند واجد چند استراتژی بخشی باشد که این استراتژی‌های بخشی هر کدام در راستای دستیابی به اهداف تعیین شده در استراتژی کلان می‌باشند. کاربست این چارچوب مفهومی، درک قابل اطمینانی از مختصات استراتژی‌های کلان و بخشی آمریکا در نظم بین‌المللی در دوران گذار قدرت ارائه می‌کند.

۴. یافته‌های تحقیق

یکی از واقعیت‌های موجود در نظام بین‌الملل این گزاره است که «تاکنون هیچ ابرقدرتی نتوانسته، جایگاه برتر خود را به صورت دائمی حفظ کند». با وجود این در طول دوران جنگ سرد راهبرد کلان آمریکا مبتنی بر «کسب برتری» این کشور و «هژمونی لیبرال» به خصوص در دو سطح سیاست و اقتصاد بین‌الملل بوده است. در چارچوب این راهبرد کلان بازه‌های زمانی مختلف شامل کوتاه مدت، میان مدت و بلندمدت مد نظر است. راهبرد کلان حفظ برتری سیاسی و اقتصادی آمریکا در نظام بین‌الملل، بدین معنی بود که این کشور، ضمن تلاش برای حفظ وضع موجود، قدرت‌های چالشگر نوظهور همچون چین، روسیه و ایران را با استفاده از ابزارهای قدرت خود از قبیل تحریم سرکوب می‌کند. (Posen & Ross, 1997: 5-53)

اما هر کشوری در نظام بین‌الملل، محدودیت‌ها و محذوریت‌های خاص خود را دارد، حتی اگر این کشور، بزرگترین قدرت سیاسی جهان باشد. بنابراین آمریکا نیز با محدودیت‌های ناشی از نظام بین‌الملل در سطح کلان مواجه است که خارج از کنترل این کشور قرار دارند. یکی از مهمترین این تحولات، تغییر توزیع قدرت در میان بازیگران نظام بین‌الملل است که باعث شده تا استراتژی‌های کلان و بخشی آمریکا در مسیر مواجهه با این وضعیت، تکامل یابند. (Larsdotter, 2021: 35) آمریکا که در دوران بعد از جنگ سرد، به قدرت بی‌رقیب نظام بین‌الملل تبدیل شده بود، در حال حاضر با ظهور قدرت‌های جدیدی هم در سطح جهانی و هم در سطح منطقه‌ای مواجه شده است که نظم آمریکامحور را به چالش می‌کشند. گرچه آمریکا تلاش کرده تا مانع از ظهور قدرت‌های چالشگر در سطح جهانی شود، اما همانطور که پیشتر هم گفته شد، بخشی از این تحولات خارج از اراده و کنترل آمریکا به خصوص در مناطقی همچون خاورمیانه در حال رخ دادن هستند. (طباطبایی و سیفی، ۱۳۹۱: ۱۵۳) بر همین اساس، آمریکا با پی بردن به ناگزیر بودن تحولات قدرت در سطح جهانی، تلاش کرده تا حتی‌المقدور در صورتی که نتواند برتری خود را حفظ کند، به راهبرد مطلوب دوم خود مبنی بر ایجاد تاخیر در فرایند انتقال قدرت اقتصادی و سیاسی از غرب به شرق اقدام

نماید. این عامل باعث شده تا آمریکا منطق نورتالیسی «دستاوردهای نسبی»^۱ را به منطق نولیرالی «دستاوردهای مطلق»^۲ مبنای راهبردپردازی های خود قرار دهد. هدف اصلی این استراتژی کاهش سرعت فرایند انتقال قدرت از آمریکا به چین بوده و باعث می شود تا آمریکا فرصت زمانی بیشتری برای جهانی سازی نظم سیاسی و اقتصادی مد نظر خود در اختیار داشته باشد. (Gagliano, 2019: 11-26) به هر ترتیب، بررسی راهبرد کلان آمریکا در نظم جهانی مستلزم پرداختن و تحلیل ۳ محور مهم آن شامل استراتژی های سه گانه، رژیم های سازماندهی و ابزارها هستند که به تشریح هر یک از آنها پرداخته شده است.

۴-۱. استراتژی های بخشی آمریکا در سازماندهی سیاسی و اقتصادی جهان

راهبرد کلان حفظ برتری آمریکا و استقرار نظم هژمونی لیبرال مبتنی بر سه استراتژی بخشی شامل نوانزاگرایی، درگیری گزینشی و امنیت مشارکتی با هدف مقابله و یا ایجاد تاخیر در فرایند انتقال قدرت است که بخشی از رویکرد پساجنگ سردی آمریکا برای مقابله با چالش های نوظهور و حفظ موقعیت برتر در سیاست و اقتصاد جهانی می باشد. مختصات این استراتژی ها به شرح ذیل می باشد:

۴-۱-۱. استراتژی نوانزاگرایی^۳

در چارچوب این استراتژی دولت آمریکا برخلاف دوران جنگ سرد، تلاش خواهد کرد به مرور هزینه های خود را در خارج از مرزها کاهش داده و نظمی را بنیاد نهد که پایه های آن بر اساس مشروعیت برتری سیاسی و اقتصادی آمریکا و پذیرش آن توسط سایر کشورها باشد. گرچه کاربست این استراتژی در دوران جورج بوش و پس از حملات تروریستی ۲۰۰۱ کاهش یافت، اما به خصوص از سال ۲۰۰۹ تا ۲۰۲۱، این استراتژی توسط چهار دولت آمریکا (دو دوره اوباما، یک دوره ترامپ و اوایل دوره بایدن) پیگیری شده است. نمودهای بارز استراتژی نوانزاگرایی آمریکا را می توان در سیاست «چرخش

1. Relative Gains
2. Absolute Gains
3. Neo-isolationism

محوری به شرق آسیا^۱ مشاهده کرد که بیش از یک دهه است در حوزه سیاسی و اقتصادی این کشور مطرح شده است. این کشور همچنین در راستای این استراتژی، تلاش کرده حضور خود را در غرب آسیا (سوریه، عراق، افغانستان و ...)، اروپا و سایر نقاط پرهزینه کاهش دهد و مسئولیت تأمین امنیت آن را به متحدان خود بسپارد تا بتواند تمرکز بیشتری برای مواجهه با اصلی‌ترین ابرقدرت بالقوه جهان یعنی چین داشته باشد. (Posen & Ross, 1997: 5-53) تلاش‌های آمریکا برای خروج از مناطق پرهزینه همچون افغانستان و عراق نمود دیگری از استراتژی نوانزوگرایی آمریکا است. آمریکا در راستای پیاده سازی استراتژی نوانزوگرایی، حتی حضور خود را در سرزمین نزدیک‌ترین متحدان خود در دوران پس از جنگ سرد نیز کاهش داد که از جمله می‌توان به آلمان، ژاپن و کره جنوبی اشاره کرد. در کشورهای مزبور و حتی در بسیاری از دیگر مناطق جهان از جمله خاورمیانه، آمریکا ضمن تهدیدسازی از رقبای منطقه‌ای، تلاش کرد تا کشورهای میزبان را مجبور به تأمین هزینه‌های نظامی حضور خود در سرزمین آنها بکند، امری که تا یک دهه پیش، بسیار کم سابقه بوده است.

۴-۱-۲. استراتژی درگیری گزینشی^۲

استراتژی درگیری گزینشی بر این اساس است که آمریکا تنها باید در نقاطی از جهان، مستقیماً وارد درگیری شود که در آن منطقه تهدید مستقیمی علیه امنیت و منافع آمریکا در حوزه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی و نظامی ایجاد شده باشد. در این چارچوب تلاش آمریکا برای منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای، یکی از محورهای درگیری گزینشی تلقی می‌شود تا جایی که به این دولت توصیه شده حتی برای ممانعت از گسترش سلاح‌های هسته‌ای، وارد مداخله نظامی شود. (Art, 1999) مداخله مستقیم آمریکا در بحران بوسنی در دهه ۱۹۹۰، مداخله نظامی هوایی در لیبی در سال ۲۰۱۱ پس از قطعنامه ۱۹۷۳ و شکل‌دهی به ائتلاف ضد‌داعش در سوریه بخش‌هایی از این استراتژی در چند دهه از ۱۹۹۰ تا ۲۰۲۰ می‌باشند.

1. Pivot to Asia
2. Selective engagement

۴-۱-۳. استراتژی امنیت مشارکتی^۱

این استراتژی برخلاف استراتژی‌های پیشین، بیشتر با رویکرد لیبرال همخوانی دارد. در این چارچوب دولت آمریکا تلاش می‌کند تا با استفاده از نهادهای بین‌المللی و جذب متحدان خود در سطح جهان، معمای امنیت را با رهبری خود حل کند. (Massie and Paquin: 2020: 7-12) هدف اصلی این استراتژی، کارآمد ساختن مقابله با تهدیدات امنیتی در سطح جهانی است که آمریکا را تهدید می‌کنند. (Posen & Ross, 1997: 12-15) موازنه از راه دور^۲ را می‌توان نمودی از این استراتژی دانست. در این چارچوب، امنیت برخی از مناطق و مقابله با تهدیدات سطح پایین تر بر عهده متحدان منطقه ای آمریکا گذاشته می‌شود که از حمایت سیاسی و نسبی آمریکا برخوردار خواهند بود. دستیابی به موفقیت در پیاده‌سازی این استراتژی به خصوص در مناطقی همچون خاورمیانه با چندین قدرت منطقه‌ای، امری نسبتاً دشوار به نظر می‌رسد. (Balzacq et al, 2020: 23-29) عدم موفقیت آمریکا حتی با همکاری اروپا در مهار منطقه‌ای و تسلیحاتی ایران، نمود بارزی از دشواری در دستیابی به چنین هدفی است. (برزگر، ۱۳۹۹: ۳۸)

۴-۲. رژیم‌های بین‌المللی سازمان بخش در نظم جهانی

دومین محور از بررسی راهبرد کلان آمریکا در سامان‌دهی نظم جهانی مبتنی بر حفظ برتری، رژیم‌های بین‌المللی در سه حوزه ژئوپلیتیکی، ژئواکونومیکی و ژئوکالچری هستند که در کنار واحدها و مجموعه مناسبات بین بازیگران دولتی، نقش برجسته‌ای در زمینه نظم‌سازی در سطح جهانی دارند. رژیم‌ها با تنظیم رفتارها و انتظارات با استفاده از هنجارگذاری و ترسیم قواعد عمل می‌توانند رفتارهای بازیگران را در تمامی سطوح کانالیزه کنند. ماهیت رژیم‌ها در قالب چارچوب بندی رفتارها برای پیش‌بینی‌پذیری و محاسبه‌پذیر کردن رفتارها جهت کاهش آثار سوء عدم اطمینان و بی‌اعتمادی متقابل تعریف می‌شود. لذا رژیم‌ها بر مبنای کنترل مبتنی بر محدودسازی و محروم‌سازی شکل می‌گیرند و کنترل‌پذیر کردن بازیگران را از طریق انتقال تعهدات و الزامات ناشی از

1. Cooperative security
2. Offshore balancing

پذیرش قواعد انجام می‌دهند. در این چارچوب، آمریکا اقدام به تدوین و تکامل رژیم‌های بین‌المللی کرده که حافظ وضع موجود باشند. رژیم‌های بین‌المللی در واقع نقش مشروعیت بخشی به برتری آمریکا در سطح جهانی و استقرار هژمونی لیبرال را بر عهده دارد، به صورتی که قدرت‌های چالشگر توان تهدید آن را نداشته باشند و در صورت تهدید آن با مقاومت سایر بازیگران مواجه شوند. رژیم‌های بین‌المللی بعد حقوقی و نهادی قدرت آمریکا در سطح جهان هستند که آمریکا با استفاده از آنها در تلاش است تا خود را به عنوان پلیس جهانی و ضامن اجرای هنجارهای اقتصادی، حقوقی و سیاسی مطلوب خود معرفی کند. قدرت‌های بزرگ جهانی در تعاملی مبتنی بر چندجانبه گرایی، رژیم‌های مختلفی را در حوزه‌های متنوع ژئوپلیتیکی، ژئواکونومیک و ژئوکالچری طراحی می‌کنند و فشار خود را به صورت بسته‌های امنیتی به نظم‌های منطقه‌ای و دولت‌های منطقه‌ای وارد می‌سازند. قدرت‌های بزرگ همچون آمریکا با استفاده از طراحی نظام‌های تشویق و مجازات در قالب بهره‌گیری از قدرت‌های چهارگانه مولد، ساختاری، اجباری و نهادی به سایر سطوح دیگر، نظم‌ها را اعمال می‌کنند.

۴-۲-۱. تأسیس و تثبیت رژیم‌های ژئوپلیتیکی نظم ساز

رژیم‌های ژئوپلیتیک، بخش نظم امنیتی را در راهبرد کلان آمریکا بر عهده دارند. این رژیم‌ها که به خصوص در زمان جنگ سرد گسترش یافتند، به مثابه یک راهکار اصلی برای رهایی از تنگنای امنیتی برای آمریکا مطرح هستند. در این چارچوب، رژیم‌های امنیتی در هسته اصلی روابط بین‌الملل قرار گرفته و با استفاده از سازوکارهای محدودیت ساز و محروم کننده چندجانبه بین قدرت‌های بزرگ جهانی برای کنترل تعاملات سطوح کلان جهانی و منطقه‌ای عمل می‌کنند.

از جمله رژیم‌های امنیتی برای ساختن نظم‌های ژئوپلیتیکی، رژیم‌های معاهده منع گسترش (NPT) و پیمان منع جامع آزمایش هسته‌ای (CTPT) است که با محدودسازی ارتقای توانایی‌های نظامی و هسته‌ای از رشد قدرت نظامی و ارتقای سطح بازدارندگی دولت‌های غیرهسته‌ای جلوگیری می‌کنند. ماده ۶ معاهده منع گسترش و پروتکل الحاقی به صورت خاص با صراحت و با تأکید بر لزوم خلع سلاح هسته‌ای تمامی اعضا،

این وظیفه را بر عهده دارند. (www.nti.org) دست کاری در نقاط ثبات راهبردی و آسیب‌پذیری نظام بازدارندگی بازیگران عمده منطقه‌ای، در قالب رژیم های کنترل تسلیحات از جمله معاهده منع گسترش صورت می‌گیرد. برای نظم‌سازی در سطح جهانی، قدرت های بزرگ هسته ای ابتدا نظم سازی را از مناطق آغاز می‌کنند تا بر اساس سلطه بر مناطق، نظم جهانی خود را در اتصال با نظم‌های امنیتی و ژئوپلیتیکی مناطق بسازند و موقعیت خود را در آن تقویت کنند. (www.armscontrol.org)

جدول ۱. منطق سازوکار کلان عملیاتی رژیم NPT			
منطق طراحی	منطق اجرا	منطق نظارت	منطق نظم ساز
محدودسازی و محروم‌سازی برای کنترل سطح قدرت نظامی و بازدارندگی	اجرای تبعیض‌آمیز توافقنامه. برخی دولتهای دارنده سلاح هسته‌ای مانند هند و پاکستان به NPT نیوسته‌اند	یک جانبه‌گرایی و چندجانبه‌گرایی بر مبنای بهره‌گیری از قدرت ساختاری، اجباری، نهادی و مولد	ایجاد نظم ژئوپلیتیکی بر اساس ابقای سلطه قدرت‌های هسته‌ای جهانی و آمریکا با استفاده از خلع سلاح هسته‌ای گسترده و حفظ موازنه نامتقارن هسته‌ای

نظم سازی توسط رژیم های امنیتی مانند NPT در دو سطح بین‌المللی و منطقه‌ای؛ و در دو محور نظم ساز افقی متقارن پایدار و نظم سازی افقی نامتقارن پایدار انجام می‌شود. در نظم‌سازی افقی متقارن پایدار دارندگان سلاح هسته‌ای همچون آمریکا، فرانسه، چین، روسیه و انگلستان از تقارن امنیتی برای نابودی تضمین شده متقابل برخوردار است. در محور دوم نظم‌سازی نامتقارن افقی پایدار، نوعی عدم تقارن هسته‌ای بین دارندگان سلاح هسته‌ای و قدرت‌های بزرگ جهانی که سلاح هسته‌ای ندارند، وجود دارد. رابطه بین قدرت‌های هسته‌ای و ایران در این محور قرار دارد. در این راستا تحریم‌های جمهوری اسلامی ایران با هدف حفظ عدم تقارن هسته‌ای در محور دوم اعمال شده است. (nationalinterest.org)

۴-۲-۲. رژیم‌های ژئواکونومیکی نظم‌ساز

نظام اقتصاد جهانی از پایه‌های تجاری، پولی-مالی، تولیدی و توزیعی گسترده مهمی تشکیل شده و کشورهای مختلف جهان هر یک در آن از سهم نابرابر متنوعی برخوردار هستند. برای تسهیل و هماهنگی انتقالات اعتباری و ارزی در جهان سازوکارهای مختلفی وجود دارد. در این چارچوب رژیم‌های ژئواکونومیکی برای صورت بندی در نظم اقتصادی جهانی و مناطق طراحی شده‌اند. رژیم‌های ژئواکونومیکی که برای کنترل و رصد تراکنش‌های پولی و مالی تصویب می‌شوند، جنبه نظم‌سازی عمیقی داشته و مورد بهره‌برداری آمریکا قرار می‌گیرند. از جمله بارزترین رژیم‌های ژئواکونومیکی، که قدرت‌های چالشگری همچون ایران را هدف قرار داده، گروه ویژه اقدام مالی (FATF) است. این نهاد در ابتدای تاسیس خود با ارائه توصیه‌های چهل‌گانه^۱ برای شکل دادن به یک نظم نوین ژئواکونومیکی، برنامه جامع از اقدامات لازم برای مبارزه با پولشویی را ارائه کرد که در سال ۲۰۰۱ با افزودن ۹ توصیه دیگر و در نهایت ادغام آنها در همان ۴۰ توصیه قبلی، استانداردهای مقابله با تأمین مالی تروریسم و در سال ۲۰۱۲ مبارزه با تهدیدات نوظهور از جمله تسلیحات کشتار جمعی نیز به مأموریت‌های آن افزوده شد.

(www.fatf-gafi.org)

در چارچوب سازماندهی اقتصادی، الزامات حقوقی مربوط به رژیم FATF برای کنترل و رصد جابجایی‌ها و تراکنش‌های پولی و مالی کشورهای منطقه بعد محدودسازی نظام مند اقتصادی را شکل می‌دهد. در نظم‌سازی بر مبنای کنترل تعاملات اقتصادی، FATF با رصد تراکنش‌های مالی و پولی به کنترل ژئواکونومیکی دولت‌ها اقدام می‌نماید. الزامات این رژیم از طریق اتصال واحدهای اطلاعات مالی (FIU) کشورها به یکدیگر و ثبت فعالیت‌های مشکوک گروه‌های تروریستی انجام می‌شود. (بایزیدی، ۱۳۹۹: ۳۸۲) برای نظم‌سازی ژئواکونومیکی همواره در بخش اول به نقشه‌ای از تبادلات مالی و پولی نیاز است. در بخش دوم کنترل ارتباطات قرار می‌گیرد که از طریق تشویق و تنبیه برخی گره‌های ارتباطی به مهندسی فرایندهای مالی-پولی برای طراحی نظم مطلوب اقدام می‌شود. حذف بازیگران نامطلوب با اتکا بر مواد مربوط

1. Forty Recommendations

به پولشویی و تروریستی بودن در کنار تهیه نقشه ارتباطات مالی و پولی، پازل نظم سازی ژئوآکونومیکی مطلوب قدرت‌های بزرگ را با استفاده از رژیم‌هایی که بستر انتقال اطلاعات را فراهم می‌سازند کامل می‌کند. سیستم سوئیف (Swift) با ارسال اطلاعات ارزی در کنار سیستم انتقال اطلاعات FATF برای انتقال اطلاعات ریالی، مکمل یکدیگر در طراحی نقشه ارتباطات مالی هستند. در مواد قانونی سند FATF کشورها حق تحفظ برای تعیین مصادیق تروریسم را ندارند. لذا پاکسازی عناصر تروریستی و نامطلوب از نظم طراحی شده مالی-پولی جهانی توسط قدرت‌های بزرگ در شورای امنیت و کشورهای هم پیمان آنها تعیین می‌شود. (بایزیدی، ۱۳۹۹: ۳۷۴) ابزار تنبیهی رژیم نظم ساز FATF قرار دادن کشورها در لیست سیاه و مناطق پرخطر برای سرمایه‌گذاری است. از این طریق با منزوی سازی و محروم سازی برخی کشورها فرایند نظم‌سازی به شکل سریع‌تر و با تناقض سیاسی کمتری انجام می‌شود. (Simmons, 2001: 589-620)

جدول ۲. منطق سازوکار کلان عملیاتی رژیم FATF

منطق طراحی	منطق اجرا	منطق نظارت	منطق نظم ساز
محدودسازی و محروم سازی	کنترل تکنیکی تراکنش های مالی و پولی با استفاده از نرم افزارهای انتقال اطلاعات	یک جانبه گرایشی و چند جانبه گرایشی بر مبنای بهره گیری از قدرت ساختاری، اجباری، نهادی و مولد	ایجاد نظم ژئوآکونومیکی بر اساس رصد تراکنش های پولی و مالی. اطلاعات مالی به تصمیم سازی در مراکز قدرت جهانی برای کنترل و تنبیه منجر می شود.

رژیم FATF با تعیین مصادیق تروریسم و گروه‌های غیرقانونی ضد سیستم، به نوعی در بستر خود در کنار نظم سازی ژئوآکونومیکی نوعی نظم‌سازی ژئوپلتیکی را با استفاده از دخالت مصادیق سیاسی تعریف تروریسم برای تنبیهات مالی و پولی در درون خود دارد.

FATF نمودار ۱. فرایند فرایند نظم سازی ژئوکونومیکی رژیم



۴۶

سیاست جهانی

۴-۲-۳. رژیم های ژئوکالچری نظم ساز

رژیم های ژئوکالچری نقش مشروعیت بخشی به ساختار نابرابر و هژمونیک نظم غرب محور و آمریکامحور را بر عهده دارند به نحوی که حتی خود قدرت های متوسط و کوچک نیز نظم موجود را پذیرفته و آن را مشروع بدانند. مداخله ژئوکالچری در سطوح مختلف از طریق طراحی اسناد توسعه فرهنگی و اجتماعی برای یکدست سازی و همسان سازی ارزش های مشترک منطقه ای و ملی با ارزش های حاضر در سطح کلان و در میان قدرت های جهانی صورت می گیرد. کنترل اذهان، باورها و جهت گیری های ارزشی از طریق آموزش و یادگیری، ابزار کارآمدی است که بهره گیری از آنها زمینه را برای ایجاد و بازصورت بندی نظم های فرهنگی و اجتماعی در سطوح منطقه ای و ملی برای اتصال آنها به نظم جهانی فراهم می سازد.

نمود بارز رژیم های ژئوکالچری را می توان سند ۲۰۳۰ دانست که بسیار فراتر از اسناد پیشین به خصوص سند توسعه هزاره رفته و توصیه هایی را مطرح می سازد که کاملاً بر اساس الگوی فرهنگی جهان غرب تدوین شده است. این رژیم ژئوکالچری شامل ۱۷ هدف اصلی و ۱۶۹ هدف ویژه است که نقشه راه فرهنگی جامعه بین الملل را برای پانزده سال آینده ترسیم می کند.

اجرای این سند به یونسکو به عنوان یک نهاد بین المللی واگذار شده که در این راستا سه نقش «هدایت و هماهنگی»، «نظارت و گزارش دهی» و «ارتقای ظرفیت کارشناسی دولت ها» را بر عهده دارد. نهادهای دیگر مانند یونیسف، برنامه توسعه ملل متحد، صندوق جمعیت ملل متحد، بانک جهانی و نهادهای ملی دیگر نیز در راستای این سند فعالیت دارند.

سند ۲۰۳۰ از لحاظ انطباق با نظم فرهنگی و پیگیری اهداف تربیتی و اجتماعی، دو اصطکاک جدی را ایجاد کرده است. اول زمینه سازی برای رصد آموزشی و فرهنگی توسط مراکز بین المللی که قدرت های حاضر در سطح نظم جهانی بر آنها تسلط دارند و دوم تعارض برخی از هدف گذاری های تربیتی و آموزشی حاضر در سند با جهت گیری های فرهنگی نظام فرهنگی در برخی کشورها.

جدول ۳. منطق سازوکار کلان رژیم های ژئوکالچری			
منطق طراحی	منطق اجرا	منطق نظارت	منطق نظم ساز
محدودسازی و محروم سازی برای کنترل جهت گیری های ارزشی و فرهنگی	بهره گیری از تحریم های یکجانبه و چندجانبه به دلیل نقض حقوق بشر. تصویب قطعنامه های مختلف به دلیل رعایت نکردن حقوق بشر و بدنام کردن اعتبار کشور نقض کننده.	یک جانبه گرایی و چند جانبه گرایی بر مبنای بهره گیری از قدرت ساختاری، اجباری، نهادی و مولد	تقویت نظم ژئوکالچری بر اساس مشروعیت بخشی به نظم موجود با استفاده از اجرایی کردن شروط و الزامات حاضر در اسناد

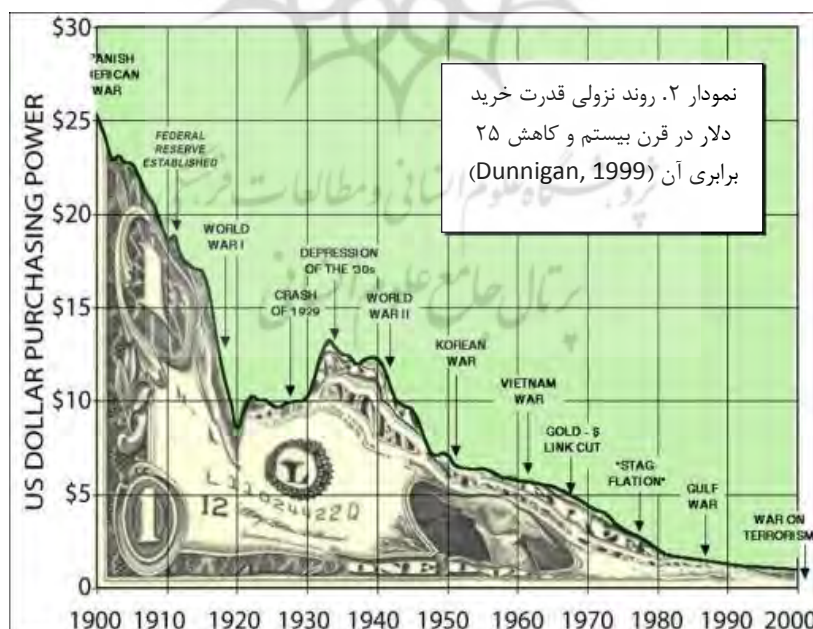
۳-۴. ابزارهای نظم ساز آمریکا: جهان روایی دلار و تحریم

ابزارهای نظم ساز، دامنه گسترده ای شامل جنگ، مداخله در امور داخلی، نفوذ، تهدید نظامی، تحریم و سایر ابزارهای مشابه را شامل می شود که توسط آمریکا در راستای استقرار و تثبیت نظم آمریکامحور مورد استفاده قرار می گیرند. در این حوزه، به خصوص در چند دهه اخیر به دلایلی از قبیل ظهور بازدارندگی هسته ای که می تواند یک تهدید موجودیتی برای هر کشوری باشد و همچنین هزینه کمتر ابزارهای اقتصادی از جمله اعمال تحریم ها در قیاس با ابزارهای نظامی، تغییر اساسی در ترکیب و میزان

استفاده از هر کدام از ابزارهای راهبرد کلان رخ داده است. به همین دلیل، از اوایل دهه ۱۹۹۰ میلادی استفاده از تحریم ها و جهان روایی دلار توسط آمریکا به شدت گسترش یافته (Nephew, 2018: 137) به نحوی که از یک ابزار سیاست خارجی به ابزار راهبردی ارتقا یافته است.

۴-۳-۱. جهان روایی دلار

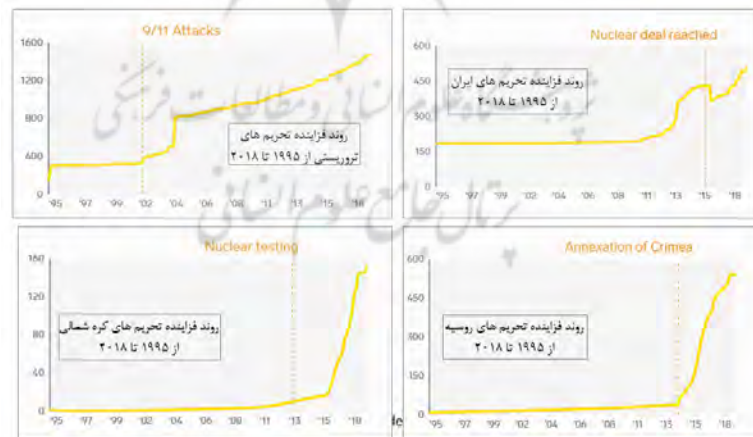
در طول دوران پس از جنگ جهانی دوم، مقبولیت دلار به عنوان ارز جهانی، منافع سیاسی و اقتصادی بیشماری برای آمریکا در پی داشته است. دولت آمریکا هم از کاهش ارزش دلار و هم از افزایش ارزش آن بهره می گیرد تا منافع اقتصادی خود را تامین نماید. در زمانی که ارزش دلار آمریکا کاهش می یابد، به مانند مالیاتی است که دولت آمریکا از کسب و کارها دریافت می کند. به عبارتی دیگر، تولید پول توسط آمریکا، باعث کاهش ارزش آن می شود و این کاهش ارزش، از طریق سود تولیدکننده ها و سایر کسب و کارها به صورت غیرمستقیم جبران می شود. در طول ۱۲۰ سال اخیر، دولت آمریکا، بارها و در موقعیت های مختلف، برای جبران کسری های خود، ارزش دلار خود را کاهش داده است. (Dunnigan, 1999)



در حال حاضر نیز حدود ۴۰ درصد از معاملات جهانی توسط دلار انجام می‌شود و همچنین حدود ۶۴ درصد از ذخایر ارزی جهانی به دلار است. ۶۴ درصد بدهی‌های بین‌المللی و ۵۹ درصد وام‌های بین‌المللی نیز با ارز دلار پرداخت می‌شود. لذا علاوه بر گردش دلار در اقتصاد آمریکا، این ارز در سطح جهانی نیز به صورت گسترده مبادله می‌شود. بر همین اساس کاهش ۲۵ برابری قدرت خرید دلار آمریکا در طول ۱۰۰ سال، منافع اقتصادی بی‌شماری را نصیب آمریکا نموده است. (Dunnigan, 1999)

۴-۳-۲. تحریم

در چهار دهه اخیر تحریم‌های اقتصادی، به خصوص تحریم‌های ثانویه آمریکا، گسترش بی‌سابقه‌ای یافته‌اند. در زمینه اثرگذاری یا عدم اثرگذاری تحریم‌ها، می‌توان به دو گروه فکری و سیاسی اشاره کرد. گروه اول از جمله دونالد لوسمن (Losman, 1979)، یوهان گالتونگ (Galtung, 1988)، مارگارت داکسی (Doxey, 1990)، دانیل درزner (Drezner, 1999)، گری هافبائر و جفری اسکات (Hufbauer & Schott, 2001)، معتقد به عدم کارایی تحریم‌ها در سیاست بین‌الملل هستند. در مقابل گروه دوم، از جمله دیوید بالدوین (Baldwin, 1985)، دائودی و داجانی (Daudi & Dajani, 1983)، ریچارد نفیو (Nephew, 2018)، جیکوب لیو و کنت کاتزمن (Katzman, 2017)، معتقد به اثرگذاری تحریم‌ها در دستیابی به اهداف سیاسی هستند.



نمودار ۳. روند صعودی استفاده از ابزار تحریم‌ها توسط آمریکا از ۱۹۹۵ تا ۲۰۱۸ در قبال

چالش‌های نوظهور (labs.enigma.com/sanctions-tracker)



با وجود نظرات متناقض در زمینه اثرگذار بودن تحریم‌ها، رویکرد غالب از دیدگاه سیاستمداران آمریکایی، مبنی بر اثرگذاری تحریم‌ها بوده است. بر همین اساس، در طول چند سال اخیر، جنگ‌های اقتصادی و تجاری نیز اهمیت فزاینده‌ای در راهبرد کلان آمریکا در قیاس با جنگ‌های کلاسیک داشته است.^۱ همسو با رشد جهان روایی دلار، استفاده آمریکا از ابزار تحریم‌ها نیز افزایش یافته است. نمودارهای زیر نشان‌دهنده ارتقا و گسترش استفاده از ابزار تحریم در راهبرد کلان آمریکا برای مقابله با چالش‌های نوظهور است. روند صعودی تحریم‌ها که به‌عنوان موردی چهار حوزه شامل تروریسم، تحریم‌های ایران، تحریم‌های کره شمالی و روسیه را نشان می‌دهد، در سایر موضوعات نیز صدق می‌کند.

کاربست تحریم‌ها توسط آمریکا در چارچوب راهبرد کلان حفظ برتری، سطوح چهارگانه بین‌المللی، منطقه‌ای، ملی و فروملی را در نظر دارد. در این چارچوب تحریم‌ها در سطح بین‌المللی، قدرت‌های چالشگر را هدف گرفته و مانع از شکل‌گیری فرایند انتقال قدرت می‌شود. در سطح منطقه‌ای، تلاش می‌کند متحدان منطقه‌ای، عهده‌دار برقراری نظم منطقه‌ای شده و چالشگران منطقه‌ای همچون ایران نیز به حاشیه رانده شوند. در سطح ملی و فروملی نیز با اتکا بر رویکرد «فشار مضاعف»^۲، آمریکا تلاش می‌کند تحریم‌ها را کارآمد سازد. در چارچوب این رویکرد، اعمال تحریم‌ها بر کشور هدف، باعث می‌شود رهبران کشورهای هدف همانند مورد معمر قذافی، از درون در دو سطح شامل نخبگان رقیب و اقشار مختلف جامعه تحت فشار قرار گرفته و در نهایت تن به خواست‌های سیاسی قدرت تحریم‌کننده دهند. به‌طور کلی تحریم‌ها به‌عنوان یکی از ابزارهای اصلی در راهبرد کلان آمریکا، در چهار مرحله زیر مدیریت می‌شود:

۱- **مرحله تهدید و بازدارندگی:** دامنه زمانی این مرحله به قبل از اعمال تحریم‌ها مربوط می‌شود. هدف کشور تحریم‌کننده در این مرحله، ایجاد بازدارندگی و دستیابی به اهداف مطلوب و یا حداقل رضایت بخش خود، با صرف کمترین هزینه است. این مرحله از تحریم‌ها متأثر از این واقعیت است که اعمال واقعی تحریم‌ها، علاوه بر کشور هدف، به کشور تحریم‌کننده و حتی متحدان آن نیز آسیب می‌رساند

1. Taylor, Brendan (2010) Sanctions as Grand Strategy (Adelphi series), Routledge: 1 edition.
2. Multiple Pressure

که در این زمینه به عنوان مثال می‌توان به ضررهای شرکت نفتی کونوکو فیلیپس و بوئینگ آمریکا اشاره کرد که در ازای تحریم‌های ایران متحمل شدند. (Drezner, 1999)

۲- **مرحله دوم: تصویب و اعمال تحریم‌ها:** پس از اینکه کشور تحریم‌کننده نتوانست با تهدید کشور هدف به اهداف خود دست یابد، وارد فاز اجرایی می‌شود. هدف اصلی کشور تحریم‌کننده در این مرحله، تنبیه و ایجاد تغییر در رفتار کشور تحریم‌شده است. در این مرحله آمریکا نقش محوری داشته و با ایجاد یک حلقه کانونی شامل متحدان جهانی و منطقه‌ای، راهبردهای خود را در بلندمدت تصویب می‌کند. در حلقه‌های بعدی سایر کشورها از جمله قدرت‌های اروپایی و شرکای تجاری ایران شامل چین، هند و ... قرار دارند. در ساختار نظام بین‌الملل به هر میزان اختلاف سطح بین دو قدرت تحریم‌کننده و قدرت تحریم‌شده بیشتر باشد، اثرگذاری تحریم‌ها نیز افزایش می‌یابد.



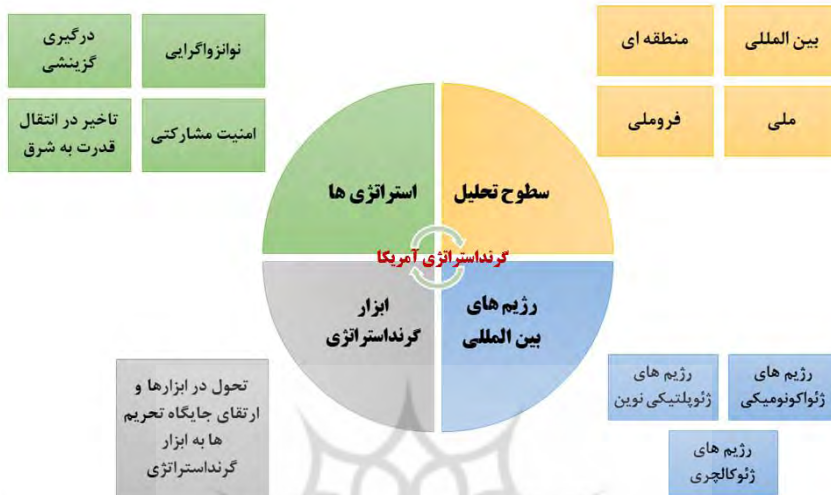
۳- **مرحله سوم: هوشمندسازی تحریم‌ها با هدف فشار مضاعف بر کشور تحریم‌شده:** مرحله سوم اعمال تحریم‌ها پس از مقاومت و یا انطباق کشور تحریم‌شده با تحریم‌ها رخ می‌دهد. در این فاز، با وجود اثرگذاری تحریم‌ها بر کشور هدف، اما این کشور توانسته راه‌های مقاومت و یا انطباق با آنها را پیدا کند. این شرایط باعث می‌شود تا کشور تحریم‌کننده رویکرد سخت‌تری را در قبال کشور هدف در پیش گیرد. در چارچوب این مرحله، هوشمندسازی، تجمیع، یکپارچه‌سازی و تعمیم تحریم‌ها انجام می‌شود. هوشمندسازی به محدودسازی اقتصاد کشور تحت تحریم، فارغ از اعمال محدودیت بر سایر بخش‌ها گفته می‌شود (مانند تحریم خرید نفت ایران از طرف آمریکا). تجمیع تحریم‌ها به اضافه کردن سایر کشورها به لیست ائتلاف تحریم‌کننده برای فشار بیشتر بر واحد هدف تحریم اشاره دارد (مانند

تحریم‌های ثانویه آمریکا علیه بانک مرکزی). یکپارچه سازی، به افزودن سایر بخش‌های یک حوزه اقتصادی و الحاق کردن اجزای همان حوزه گفته می‌شود (به عنوان مثال تحریم نفت ایران در کنار تحریم بیمه کشتی‌ها). تعمیم تحریم‌ها، به پوشش چند حوزه اقتصادی در کنار یکدیگر اطلاق می‌شود (مانند تحریم مبادلات ارزی، خرید و فروش نفت و تروریسم). به طور خاص در مورد تحریم‌های ایران، سطح ملی و فراملی در هوشمندسازی بسیار پرنگ است. در این سطح دولت آمریکا ۴ نقطه ضعف اصلی شامل «وابستگی ایران به فروش نفت»، «نابرابری توزیعی»، «بیکاری» و «کاهش ارزش پول ملی» را مد نظر دارد. (Nephew, 2018)

۴- مرحله چهارم: کنترل سخت افزاری و نرم افزاری تحریم‌ها: در نهایت پس از مفصل‌بندی و اجرای ساختار تحریم‌ها، بخش نظارتی فعال خواهد شد. وظیفه بخش نظارتی در اعمال تحریم‌ها، کنترل سخت افزاری و نرم افزاری کشورها برای پایبندسازی آن‌ها به تحریم‌ها است. این مرحله در راستای این هدف تنظیم شده است که در صورت عدم تمکین سایر کشورها از تحریم‌های اعمال شده، عملی کارایی آنها به شدت کاهش خواهد یافت. لذا آمریکا در تلاش است با اتکا بر ساختار نظارتی قدرتمند خود در زمینه تحریم‌ها که عمده آن بر عهده وزارت خزانه داری این کشور است، مانع از بهره برداری کشور تحریم شده از ساختار اقتصاد جهانی شود.

۵. تجزیه و تحلیل: گذار از نظم آمریکامحور و مطالعات فرسنگی
 نظم اقتصادی جهان مجموعه‌ای از اجزا است و این اجزا در روابط و تأثیرگذاری متقابل با یکدیگر تشکیل دهنده یک مجموعه مجزا از سایر مجموعه‌های دیگر هستند. در عرصه سیاست جهانی، چهار نوع نظم شامل نظم بین‌المللی، نظم منطقه‌ای، نظم ملی و نظم فراملی قابل تفکیک هستند که ناظر بر چهار سطح تحلیل می‌باشند. به تبع تقسیم بندی سطوح تحلیل در عرصه سیاسی، در حوزه اقتصاد بین‌الملل نیز می‌توان سطوح تحلیل را از هم تفکیک نمود. لذا می‌توان گفت که راهبرد کلان آمریکا هم در حوزه سیاسی و هم در حوزه اقتصادی، ۴ سطح تحلیل فوق را با اولویت دهی به سطح تحلیل

بین‌المللی مد نظر دارد. در سطح نظم اقتصادی بین‌المللی اقتصادهای بزرگ مانند اتحادیه اروپا، آمریکا، چین، روسیه و ژاپن قرار دارند.



شکل ۱. مدل مفهومی استراتژی‌های بخشی و رژیم‌های ژئوپلیتیکی، ژئواکونومیک و ژئوکالچری آمریکا در نظم‌سازی جهان

در چارچوب این سطوح تحلیل چهارگانه تحولاتی رخ داده که نشان دهنده تسریع در فرایند گذار از نظم سیاسی و اقتصادی آمریکامحور است:

- ظهور ابرقدرت‌های اقتصادی و سیاسی چالشگر بالقوه شامل چین، هند و روسیه
 - ظهور تهدیدات نوین از جمله گروه‌های تروریستی که به صورت مستقیم منافع آمریکا در زمینه قدرت برتر بودن را تهدید می‌کنند
 - تاسیس و تقویت نهادها و رژیم‌های بین‌المللی جدیدی همچون گروه ۲۰، بریکس و سازمان همکاری شانگهای که برتری آمریکا را نمی‌پذیرند.
- نظم منطقه‌ای نیز دارای بازیگرانی است که در سطح رقابت‌ها و همکاری‌های منطقه‌ای فعالیت می‌کنند. در سطح منطقه‌ای نیز تمرکز آمریکا بیشتر بر مناطق کلیدی و استراتژیک خواهد بود. در این چارچوب منطقه غرب آسیا به طور سستی از اهمیت راهبردی برای آمریکا برخوردار بوده است. برخی از تهدیداتی که آمریکا در سطوح منطقه‌ای با آنها مواجه است، عبارتند از:

- قدرت‌های چالشگر منطقه‌ای همچون ایران، کره شمالی، روسیه، ونزوئلا و ...
- هژمونی چین در منطقه شرق آسیا و تهدید متحدین آمریکا همچون ژاپن، تایوان و کره جنوبی
- وابستگی اروپا به انرژی روسیه
- امکان بازیگری نسبتاً مستقل قدرت‌های اروپایی در قبال آمریکا
- از دست دادن کنترل مناطق کلیدی همچون مناطق نفت خیز و ...

در سطح نظم ملی، نخبگان سیاسی با گفتمان‌های متفاوت و بعضاً همپوش قرار دارند و در ارتباط با مسایل سیاست خارجی در تعامل با یکدیگر به تصمیم‌سازی می‌پردازند. در این سطح، از جمله اهدافی که آمریکا دارد، وادار ساختن دولت‌ها به تن دادن به خواسته‌های این کشور است. در این چارچوب آمریکا تاکنون موفقیت‌هایی نیز در قبال لیبی، عراق، کره شمالی و برخی دیگر از کشورها داشته است. هرچند که این روند نیز در حال تضعیف است. بدین معنی که توان کشنگری آمریکا در امور ملی سایر کشورها، در قیاس با دهه‌های پیشین، کاهش چشمگیری یافته است.

در سطح آخر که سطح فروملی است، مناسبات اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی عمومی در جریان است. در این سطح از جمله مهم‌ترین اهداف آمریکا، همراه ساختن جامعه هدف با خود است. روند پژوهشی سطح فروملی نشان دهنده کاهش مقبولیت آمریکا در نزد افکار عمومی جهانی است. در این مسیر کشورهایی که در تلاش برای ایجاد چالش برای کشور تحریم‌کننده باشند، با ابزارهای مختلفی از جمله تحریم، تنبیه می‌شوند. از دید آمریکا، در سطح محیط داخلی کشورها، نفوذ در منطق محاسبات نخبگان سیاسی و مداخله در انتخابات ریاست جمهوری و پارلمانی به صورت مداخلات نهادی و بنیادین زمینه تغییر رفتارهای منطقه‌ای دولت‌ها را طبق خواسته قدرت‌های بزرگ فراهم می‌سازد. در این چارچوب راهبردی، اعمال فشارهای مضاعف بر اقشار جامعه با استفاده از ابزارهای اقتصادی از جمله تحریم در نهایت می‌تواند منجر به واکنش جامعه هدف در قبال سیاستمداران‌شان شده و حتی به تغییر رژیم بیانجامد. (Nephew, 2018) در مقابل، جالب اینکه استفاده از ابزار تحریم‌ها، خود یکی از عوامل کاهش مقبولیت آمریکا در سطح افکار عمومی جهانی در چند دهه اخیر بوده است.

نتیجه‌گیری

گرچه جنگ جهانی دوم نفرینی برای کشورهای درگیر بود که میلیون‌ها کشته و زخمی و میلیاردها دلار خسارت برجای گذاشت، اما در این بین یک استثنا وجود داشت و آن ایالات متحده آمریکا بود. اقتصاد این کشور که در سال‌های ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۳ درگیر عمیق‌ترین رکود تاریخی خود بود، پس از جنگ به بی‌رقیب‌ترین اقتصاد جهان تبدیل شد تا جایی که در مقطعی، بیش از ۴۰ درصد از تولید ناخالص داخلی جهان متعلق به آمریکا بود. با توجه به رقابت راهبردی آمریکا و شوروی در دوران جنگ سرد، مکانیسم تشویق و تنبیه آمریکا مبتنی بر اعطای کمک و وام یا اعمال تحریم علیه کشورها تکامل یافت. عمده کمک‌های اقتصادی در طرح‌هایی همچون طرح مارشال، پیاده‌سازی می‌شدند تا مانع از نفوذ کمونیسم در کشورهای آسیب‌پذیر شود. اما در مقابل، کشورهایی که به چالش با آمریکا می‌پرداختند، با شدیدترین تحریم‌ها مواجه می‌شدند. در این چارچوب راهبرد کلان حفظ برتری و استقرار نظم هژمونی لیبرال بر محور آمریکا، مشتمل بر ۳ محور اساسی، به شرح زیر می‌باشد:

- ۱- استراتژی‌های سه‌گانه شامل نوانزوگرایی، درگیری‌گزینشی و امنیت مشارکتی.
- ۲- رژیم‌های بین‌المللی نظم‌ساز سه‌گانه شامل رژیم‌های ژئوپلیتیکی (همچون NPT)، رژیم‌های ژئواکونومیکی (همچون FATF) و رژیم‌های ژئوکالچری (همچون سند ۲۰۳۰).

۳- ابزارهای راهبرد کلان شامل جهان‌روایی دلار و تحریم‌های اقتصادی. در مقابل روند مذکور، مهم‌ترین چالشی که در حال حاضر آمریکا با آن مواجه است، تغییر ساختار نظام بین‌الملل از ساختار تک‌قطبی به ساختار چندقطبی و یا به زعم برخی دیگر تک-چندقطبی است. در این چارچوب علاوه بر اینکه توزیع قدرت در نظام بین‌الملل دست خوش تغییر خواهد شد، امکان ایجاد تغییرات ساختاری به نفع قدرت‌های نوظهور نیز وجود دارد. لذا با توجه تحولات مذکور و این واقعیت انکارناپذیر که «تاکنون هیچ ابرقدرتی نتوانسته برتری خود را برای همیشه حفظ کند»، تلاش آمریکا برای حفظ برتری نیز ممکن است همیشه موفق نباشد. این مسئله باعث

می‌شود تا آمریکا به دنبال «زمان‌مندسازی فرایند انتقال قدرت به شرق» به عنوان گزینه در دسترس، اولویت بیشتری بدهد. دستیابی به این هدف، مستلزم مقابله با چالش‌گرهای اصلی در سطح جهانی (چین و روسیه) و منطقه‌ای (ایران، سوریه و کره شمالی) است به نحوی که مانع از ارتقای جایگاه آنها در سلسله مراتب نظم جهانی شود.

از جمله روش‌های اصلی آمریکا برای دستیابی به راهبرد کلان مطلوب خود، که در بعد حقوقی و مشروعیت بخش نظم جهانی قرار می‌گیرند، استقرار و تقویت رژیم‌های بین‌المللی ژئوپلیتیکی، ژئواکونومیکی و ژئوکالچری است. رژیم‌های مذکور ضمن تلاش برای حفظ برتری آمریکا و استقرار نظم هژمونی لیبرال، در تلاشند تا با مشروعیت بخشی به جایگاه فعلی آمریکا، فرایند انتقال قدرت از آمریکا به چین را تأخیر بباندازند. این نکته را نیز باید در نظر داشت که کارایی رژیم‌های بین‌المللی نیز مطلق نبوده و با توجه به استقلال و سطح قدرت برخی بازیگران، در برخی شرایط از کارایی لازم در دستیابی به اهداف خود برخوردار نیستند. در این مرحله است که آمریکا به صورت مستقیم وارد عمل شده و با استفاده از ابزارهای قدرت همچون تحریم‌های بین‌المللی، تهدید نظامی و در نهایت جنگ، نظم مطلوب خود را مستقر می‌سازد. اما برخی تحولات در عرصه ابزارها نیز محدودیت‌ها و محذوریت‌هایی را برای آمریکا ایجاد کرده است. از جمله مهم‌ترین تحولاتی که توان آمریکا را برای کاربرد ابزارهای فوق محدود ساخته، می‌توان به ظهور بازدارندگی هسته‌ای و گسترش هزینه‌های جنگ اشاره کرد. این تحولات باعث شده تا جایگاه تحریم‌ها در ابزارهای راهبرد کلان آمریکا به شکل قابل توجهی ارتقا پیدا کند. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

کارایی تحریم‌های آمریکا به عنوان ابزار اصلی راهبرد کلان نیز به شدت به عوامل زیر بستگی دارد:

- قدرت اقتصاد آمریکا در سطح جهانی
- میزان سلطه دلار در تجارت جهانی
- قدرت اقتصادی کشور تحریم شده در مقیاس جهانی
- سطح وابستگی اقتصاد کشور تحریم شده به کشور تحریم کننده.

تحریم‌های آمریکا در قبال ایران با وجود دارا بودن دو ویژگی اول، اما در دو مورد پایانی از توان اثرگذاری کمتری برخوردار است. در این زمینه به خصوص نبود وابستگی متقابل بین اقتصاد ایران و آمریکا اثرگذاری تحریم‌های آمریکا علیه ایران را در قیاس با برخی دیگر از کشورها از قبیل ونزوئلا کاهش داده است. در واقع در این شرایط تا کشوری بیشتر به تجارت با آمریکا وابسته باشد، آسیب‌پذیری بیشتری نیز در مقابل تحریم‌ها خواهد داشت. حال آنکه در چهار دهه اخیر، اقتصاد ایران ارتباط بسیار کمی با اقتصاد آمریکا داشته که منجر به افزایش تاب آوری آن در قبال تحریم‌ها شده است. با توجه به این مسئله بود که آمریکا رژیم تحریم‌های ثانویه را ایجاد کرد که در چارچوب آن نه تنها شرکت‌های آمریکایی، بلکه شرکت‌های سایر کشورها نیز باید بین بازار کشورهای تحریم شده از جمله ایران و بازار آمریکا یکی را انتخاب کنند که معمولاً نیز بازار آمریکا را به دلیل حجم گسترده اقتصادی انتخاب می‌کنند.

اما استفاده بیش از حد از ابزار تحریم‌ها نیز گرچه ممکن است در کوتاه مدت در دستیابی به برخی اهداف مقطعی موفق عمل کند، اما به اذعان برخی از مهم‌ترین معماران تحریم‌های آمریکا علیه ایران (از جمله ریچارد نفیو)، چالشی جدی برای رهبری آمریکا در آینده ایجاد می‌کند. در شرایطی که آمریکا با استفاده از حجم بزرگ اقتصادی خود، حتی متحدان اروپایی و آسیایی خود را مجبور به پایبندی به قوانین خود می‌کند، به تدریج سایر کشورها نیز شروع به مخالفت با این رویه می‌کنند.

منابع

برزگر، کیهان (۱۳۹۹)، «اهداف استراتژیک آمریکا و اروپا در مورد ایران»، فصلنامه سیاست خارجی، دوره ۳۴، شماره ۱ - شماره پیاپی ۱۳۳، بهار ۱۳۹۹، صص ۳۷-۵۵.

بایزیدی، رحیم (۱۳۹۳)، «پارادایم‌های روابط بین‌الملل: بررسی پارادایمیک بودن رویکردهای نظری روابط بین‌الملل در ابعاد نظری، روش‌شناسی و شناخت‌شناسی»، فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی، دوره ۶، شماره ۱۸ - شماره پیاپی ۱۸، بهار ۱۳۹۳، صص ۲۱۹-۲۴۷.

- بایزیدی، رحیم (۱۳۹۹)، «گروه ویژه اقدام مالی (FATF) در اقتصاد جهانی و سیاست بین‌الملل: تحلیل الگوی رفتاری گروه ویژه در قبال ایران»، **سازمان‌های بین‌المللی**، سال ۴، شماره ۱۲، صص ۳۹۶-۳۶۳.
- طباطبایی، سید محمد و سیفی، یوسف (۱۳۹۱)، «استراتژی کلان آمریکا در خاورمیانه: میدانی برای تعامل قدرت سخت و قدرت نرم»، **مطالعات روابط بین‌الملل**، دوره ۵، شماره ۱۹ - شماره پیاپی ۱۸، پاییز ۱۳۹۱، صص ۱۵۳-۱۸۶.
- Art, Robert J. (1998–1999), "Geopolitics Updated: The Strategy of Selective Engagement". **International Security**. **23** (3): 80.
- Askari, Hossein G., John Forrer, Hildy Teegen, Jiawen Yang (2003), **Economic Sanctions: Examining Their Philosophy and Efficacy**. Westport, CT, Praeger.
- Baldwin, David (1985), **Economic Statecraft**. Princeton : Princeton University Press.
- Balzacq, Thierry, Dombrowski, Peter and Reichm Simon (2020), **Comparative grand strategy: a framework and cases**. Oxford: Oxford University Press.
- Borgwardt, Elizabeth; Nichols, Christopher McKnight & Preston, Andrew (2021), **Rethinking American Grand Strategy**. Oxford University Press.
- Bull, Hedley (1968), "Strategic Studies and Its Critics". **World Politics** , Volume 20 , Issue 4 , July 1968 , pp. 593 – 605. DOI: <https://doi.org/10.2307/2009685>
- Choucri, Nazli, and Robert C. North (1975), **Nations in Conflict: National Growth and International Violence**. San Francisco: W. H. Freeman.
- Corr, Anders (2018), **Great Powers, Grand Strategies, The New Game in the South China Sea**. Naval Institute Press.
- Daudi, M.S. and M.S. Dajani (1983), **Economic Sanctions: Ideals and Experience**. London : Rutledge and Kegan Pact.
- Doxey, Margaret (1990), "International Sanctions", In **World Politics: Power, Interdependence and Dependence**. Canada:Harcourt Brace,Jovanovich.
- Drezner, Daniel W. (1999), **The Sanctions Paradox: Economic Statecraft and International Relations**. Cambridge University Press.
- Dunnigan, James F. (1999), **Dirty Little Secrets of the Twentieth Century**. William Morrow Paperbacks; 1st Edition.
- Freedman, Lawrence (2013), **Strategy**. Oxford University Press.
- Gaddis, John Lewis (2005), **Strategies of Containment**. Oxford University Press.
- Gagliano, Joseph A. (2019), **Alliance Decision-Making in the South China Sea Between Allied and Alone**. Routledge.
- Galtung, Johan (1988), "on the Effects or International Economic Sanction". **World Politics**, Vol., XIX april

- Gilpin, Robert (1988), "The Theory of Hegemonic War". **The Journal of Interdisciplinary History**, Vol. 18, No. 4, The Origin and Prevention of Major Wars (Spring, 1988), pp. 591-613.
- Gray, Colin (2007), **War, Peace and International Relations: An Introduction to Strategic History**. Abingdon and New York City: Routledge 2007, p. 283.
- Hufbauer Gary Clyde and Jeffrey Schott (2001), "Using Sanctions to Fight Terrorism". Institute for International Economics .
- Katzman, Kenneth (2017), **Iran Sanctions**. CreateSpace Independent Publishing Platform.
- Larsdotter, Kersti (2021), **Military Strategy in the 21st Century**. Routledge.
- Lew, Jacob J. and Richard Nephew (2018), The Use and Misuse of Economic Statecraft, How Washington Is Abusing Its Financial Might. **Foreign Affairs**, November/December 2018 Issue,
- Lind, Michael (2008), **The American Way of Strategy: U.S. Foreign Policy and the American Way of Life**. Oxford University Press, 1st Edition.
- Losman, Donald L. (1979), **International Economic Sanctions**. Albuquerque: University of New Mexico Press.
- Massie, Justin and Paquin, Jonathan (2021), **America's Allies and the Decline of US Hegemony**. Routledge.
- Mintzberg, Henry and, Quinn, James Brian (1996), **The Strategy Process: Concepts, Contexts, Cases**. Prentice Hall.
- Morton, Louis (1962), "United States Army in World War 2: War in the Pacific, Strategy and Command: The First Two Years". **GPO**. pp. 376–386.
- Murray; et al. (1994), **The Making of Strategy: Rulers, States, and War**. Cambridge University Press.
- Nephew, Richard (2018), **The Art of Sanctions: A View from the Field**. Columbia University Press.
- Organski, AFK (1958), **World Politics**. New York: Knopf.
- Posen, Barry R.; Ross, Andrew L. (Winter 1996–1997), "Competing Visions for U.S. Grand Strategy" (PDF). **International Security**. **21** (3).
- Simmons, B. A. (2001), "The international politics of harmonization: The case of capital market regulation", **International Organization**, 55, PP. 589–620.
- Taylor, Brendan (2010), **Sanctions as Grand Strategy**. Adelphi series, Routledge: 1 edition.
- Thrall, A. Trevor and Friedman, Benjamin H. (2018), **US Grand Strategy in the 21st Century: The Case For Restraint**. Routledge Global Security Studies, 1st Edition.
- Walt, Stephen M. (1985), "Alliance Formation and the Balance of World Power". **International Security**, Vol. 9, No. 4 (Spring, 1985), pp. 3-43.
- منابع آنلاین
- Lippmann, Walter (1952), "Isolation and Expansion". Available at: www.mtholyoke.edu.

nationalinterest.org/feature/use-america-russia-summit-bring-back-arms-control-25736
www.armscontrol.org/act/2003_12/MillerandScheinman
www.cfr.org/report/global-nuclear-nonproliferation-regime
www.fatf-gafi.org/about/historyofthefatf/
www.fatf-gafi.org/publications/fatfrecommendations/documents/fatf-recommendations.html
www.nti.org/learn/treaties-and-regimes/treaty-on-the-non-proliferation-of-nuclear-weapons/

